

عقل " خود بنیاد " و عقل " خدا بنیاد "

تغییر تاریخی مفهوم عقل قرآنی در فلسفه، عرفان و علم

زبان و ادبیات، جریان سیال و در معرض تغییر و تحول دائمی است. کلمات و کنایات به

مرور زمان رنگ می‌بازند و مردم هر عصر و نسلی به تناسب اشتغالات و فرهنگ زمانه،

محتوای تازه‌ای در ظرف زبان وارد کرده و روح تازه‌ای به آن می‌بخشند.

کلیات زبان و ادبیات و جان و جوهر آن البته ثابت و جاوید می‌ماند، اما اجزاء و عناصر

تشکیل دهنده زبان بعضاً دستخوش تحول می‌گردد. می‌بینیم که نسل امروز آثار حافظ و

سعدی و مولوی و فردوسی را می‌خواند، ولی فهم فرزندان ما از مراد آن فرزندان در

موارد بسیاری با فهم معاصرین آنان متفاوت می‌باشد. این تفاوت چیزی جز تغییر محتوایی

برخی کلمات در ظرف زبان و زمان نمی‌باشد.

از جمله این موارد، واژه "عقل" است که از کلمات عربی و مفاهیم قرآنی وارد شده در

زبان فارسی به شمار می‌رود.

بیشتر مردم معنای "عقل" و معادل فارسی آنرا "خرد" و فرزاندگی می‌دانند و از آن مفهوم

درک و دانش دریافت می‌کنند،

در حالیکه چنین ترجمه و برگردانی در انتقال معنای "عقل"، ناقص است و نمی‌تواند

محتوای مورد نظر را از زبان اصلی خود منتقل نماید.

اشکال از استنباط ایرانیان امروز از واژه "عقل" و مغایرت آن با (معنای اصلی آن در قرآن
(یا) زبان عربی نیست، از همان قرون نخستین، با گسترش اسلام و آمیخته شدن زبان و
فرهنگ اعراب با ملت‌هایی که به آئین جدید می‌گرویدند، رنگ پذیرگی کلمات آغاز
گردید.

در روزگاری که آثار فیلسوفان یونان به فضای فرهنگی مسلمانان وارد می‌شد، متفکرین
ایرانی همچون ابن سیناها، رازی‌ها، فارابی‌ها و متفکرین اندلسی همچون ابن رشد‌ها و ابن
عربی‌ها عقل و فلسفه را از یک جنس تصور کردند و عقل نظری یا عقل فلسفی معادلی با
عقل قرآنی تلقی گردید.

معتزله نیز با تکیه بر چنین برداشتی از عقل، در برابر اشاعره که عمدتاً بر "نقل"، یعنی
اخبار و احادیث اعتماد می‌کردند، همان مفهوم "خرد ورزی" و اندیشه‌گرایی را که
ایرانیان از واژه "عقل" استنباط کرده بودند، توسعه و تسری دادند.

به تدریج که فقاہتِ فرو رفته در ظواهر شریعت، فضای فرهنگی جامعه را بر فلسفه و
فیلسوفان عقل‌گرا تنگ می‌کرد، عرفان به عنوان عکس‌العملی در برابر تنگ نظری و
تجبر و ظاهر‌گرایی ریاکارانه پدید آمد. این بار عارفان که از تعبد تقلیدی و تو خالی به
تنگ آمده بودند، "عشق" را، با مفهوم برگرفته از عرفان هندی و بودائی (۱)، در برابر فقه
علم کردند و از "عشق" همکار و بعضاً رقیبی برای "عقل" ساختند. عشق، نماد دل و
درون عاطفی و عقل نماد خرد خردبین حسابگر شد و عارفان و ادیبان ما تعارض عشق و

عقل را در تصاویر زیبایی به نثر و نظم کشیدند.

مفهوم امروزی "عقل" نیز در فضا و فرهنگ مادی گرا و دنیا طلب جهان علمی و صنعتی غرب، به گونه‌ای بنیادی با معنای این کلمه در زبان عربی و فرهنگ قرآنی تفاوت دارد و طبقه موسوم به روشنفکر خرد گرای امروز که بر عقلانیت مستقل از دین تکیه می‌کند، به چیزی که اعتقاد ندارد همان عقلانیت متعهد به محور خداست، که اساس قرآن می‌باشد. پس به طور خلاصه مفهوم عقل در قرآن، با مفهوم این کلمه در سه قلمرو: فلسفه، عرفان و علم، به ترتیبی که در صفحات بعد خواهد آمد مغایرت دارد. چگونه مغایرت نداشته باشد در حالیکه:

۱- عقل فلسفی بر شک و شناخت نظر دارد و عقل قرآنی بر شیوه کاربرد شناخت (استفاده از علم برای اصلاح عمل)

۲- عقل عرفانی مادون عشق و دستیار یا رقیب آن است و در قرآن اصلاً سخنی از عشق نیامده است،

۳- عقل مدرن انسان محور و دنیا طلب است و عقل قرآنی خدا محور و آخرت نگر.

نتیجه آنکه امروز آشفتگی غریبی در مراد و منظور کسانی که عقل را می‌ستایند، به مصداق:

"هر کسی از ظن خود شد یار من ... " پدید آمده است. هم جریان تاریخی الحاد و انکار

خدای مذاهب، به عنوان عکس‌العملی در برابر مسیحیت و سلطه کلیسا، از همان آغاز

رنسانس در اروپا، "عقل" را جایگزین "ایمان" کرده و امروز بیش از گذشته، بر مرکب

عقل مدرن و خود بنیاد می‌تازد، و هم جریان روشنفکری اسلامی، حتی اسلام سنتی (هر

چند در نظر و نه عمل) با اتکاء به متون اصلی، عقل را عالی‌ترین وسیله خداپرستی

می‌دانند! (۲)

این تناقض چگونه قابل توجیه است و چگونه می‌توان باور کرد وسیله‌ای به دو جریان

متضاد مدد برساند؟! هم کسانی را که ماوراءالطبیعه و خداوند و فرشتگان و رسولان و

کتابهای دینی را موهوم و مبتنی بر خیالات خالی از عقل و منطق می‌دانند تکیه گاه و تنها

معیار باشد، و از آن به عنوان حربه‌ای علیه دین استفاده کنند، و هم مؤمنان را مهمترین

معیار علیه بی‌دینی!! چنین است که تا مرزبندی و مقصود مشرب‌های فکری مختلف از

کلمه عقل روشن نشود، نمی‌توان درباره آن به گفتگو نشست و مردم را به آن دعوت کرد.

درباره عقل فلسفی و عرفانی، اندیشمندان و ادیبان ما سخن فراوان گفته‌اند، آنچه کمتر

درباره آن بررسی شده، مفهوم عقل در زبان عربی و کلام قرآنی است که این مختصر در

جستجوی آن است.

به پندار این قلم، معنای اصلی "عقل"، آنچنان که در ادبیات عرب قبل از نزول قرآن، و

در زبان قرآن مورد نظر بوده‌است، مغفول واقع شده و به طور طبیعی، آنچنان که آب

رودخانه به نسبت دور شدن از سرچشمه خود، رنگ و رسوب بستر می‌گیرد، طعم تاریخ و

تمدن و فرهنگ‌های پذیرای خود را گرفته‌است.

چاره‌ای نیست جز آنکه به سرچشمه مراجعه کنیم و ظرف آزمایش خود از آن آب پر کنیم و پیمانه پندارهای پیشینیان رها سازیم. مسلماً مهمترین معیار برای شناخت مفهوم این کلمه در فرهنگ اسلامی، چیزی جز قرآن، به عنوان اصل و اساس دین نمی‌باشد. اما شایسته است قبل از بررسی آن، نگاهی به نظریات آورنده این شریعت و برخی بزرگان آن که مفهوم این واژه‌ها را به خوبی دریافته و در گفته‌ها و نوشته‌های خود انعکاس داده‌اند بکنیم که نزدیک‌ترین برداشت و تلقی مفاهیم قرآنی نسبت به زمان نزول بوده‌است. با سخنان پیامبر اسلام درباره عقل، اجمالاً آشنا شدید (۳) مسلماً مفهوم عقل در اندیشه کسی که آن را اولین گوهری می‌نامد که خدا آفریده (۴)، و در باور آنکه عقل را همان چیزی می‌داند که خدا با آن پرستیده می‌شود و بهشت فقط با آن کسب می‌گردد (العقل ما عبء الرحمن و اکتسب به الجنان) (۵) جایگاه این عنصر متفاوت با آن چیزی است که امروز فهمیده می‌شود.

علاوه بر نقل نکاتی از پیامبر اسلام، بی‌مناسبت نمی‌داند برای تعمیق شناخت استنباط مردم معاصر نزول قرآن از واژه "عقل"، سخنان کسی را از نه سالگی در دامان تربیتی آن رسول و با آموزه‌های قرآن رشد کرده، یعنی علی بن ابی‌طالب (ع)، مورد توجه قرار دهیم. آثار گردآوری شده آن بزرگوار در نهج البلاغه کمک مؤثری برای این تحقیق به شمار می‌رود.

فرازهای ذیل مفهوم عقل را در احساس و اندیشه علی (ع) نشان می‌دهد.

الف - مفهوم عقل در نهج البلاغه

از مجموع مواردی که مشتقات کلمه "عقل" در نهج البلاغه به کار رفته است، به روشنی می‌توان معنای "حفظ و نگهداری" علم و تجربه و کاربرد عملی آن در زندگی را از آن دریافت نمود. به این معنا که تفکر آدمی در پدیده‌های پیرامون خود و جریاناتی که در جوامع بشری می‌گذرد، همچنین "تجرباتی" که در زندگی کسب می‌کند، او را به "علم" می‌رساند. بسیاری از مردم چنین علم و اطلاعی را که محصول تفکر و تجربه زندگی است، جدی نمی‌گیرند و جذب وجود خود برای تأثیرگذاری در عملکردشان نمی‌کنند، عاقل در مفهوم نهج البلاغه کسی است که "علم"، یعنی "محصول تفکر" را حفظ و نگهداری می‌کند و در زندگی به کار می‌گیرد.

با این تعریف فرق میان سه مقوله تفکر، علم و تعقل روشن می‌شود. تفکر همان اندیشه کردن در پدیده‌های پیرامونی است. از تفکر "علم" حاصل می‌شود و کاربرد علم در اصطلاح عمل (در چهارچوب و جهان بینی دینی) تعقل نامیده می‌شود.

نگاه کنید به شواهد ذیل مبتنی بر استنباط معنایی عقل:

۱- "العقل حفظ التجارب و خیر ما جرّبت ما وعظک" (نامه ۳۱ بند ۹۴)

ترجمه: عقل حفظ کردن تجربیات است و بهترین آنچه تجربه می‌کنی چیزی است که تو را پند دهد.

۲- " و اقبلوا النصیحه ممن اهداها اليكم و اعقلوها على انفسكم " (خطبه ۱۲۱/۱۲۰ بند ۸).

اندرز را از کسی که آن را به شما هدیه می دهد پذیرید و آن را آویزه گوش جان سازید.

۳- "اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعايه لا عقل روايه، فان رِواة العلم كثيرٌ و رِعاةه قليلٌ"

(حکمت ۹۴/۹۸).

خبر را مورد تعقل قرار دهید هر گاه آن را شنیدید، آن هم تعقل رعایت کننده، نه تعقل

روایت گر، زیرا نقل کنندگان علم بسیارند، ولی رعایت کنندگان آن اندکند.

۴- (آل محمد) "عقلوا الدين عقل وعايه و رعايه لا عقل سماع و روايه ... " (خطبه ۲۳۹).

(خاندان محمد) در دین تعقل کردند، تعقلی فرا گیرنده (در ظرف وجود خود جذب

کننده) و رعایت کننده، نه عقل شنونده و روایت کننده ...

در ذهنیت مسلمانان صدر اسلام، و به طور کلی اعراب معاصر نزول قرآن، مفهوم کلمه

"عقل"، بر حسب آنچه از فرهنگ زمانه و آیات قرآنی دریافت کرده بودند، نوعی فرا

گرفتن و "حفظ و نگهداری" نتیجه تلاش های فکری و تجربیات عملی بود که باید در

زندگی به کار گرفته شود. چنین برداشتی مسلماً با ذهنیت انسانهای معاصر ما که عقل را

همان تلاش های فکری، نه الزاماً حفظ و به کار بردن آن در اهداف از قبل تعیین شده

(همچون واجبات مذاهب) می دانند، تفاوت دارد.

علاوه بر مفهوم "حفظ و نگهداری"، واژه عقل در زبان قرآن، به گونه ای تعهد و وابسته

بودن را نیز می رساند. اگر دنیای مدرن امروز به "عقل خود بنیاد" تکیه می کند و هیچگونه

تعهد و باوری را مستقل از تشخیص عقلی نمی‌شناسد، در فرهنگ قرآنی، عقل به عنصری اطلاق می‌شود که موجب پیوند بنده با خالق و ارتباط و اتصال او با مرکزیت عالم را تأمین کند. اگر عقل امروز خود بنیاد است، عقل قرآنی خدا بنیاد می‌باشد. اولی انسان محوری است، دومی خدا محوری.

نگاه کنید به جمله ذیل از علی (ع) به اهل بصره هنگام وقوع فتنه‌های سیاسی، اجتماعی:

"فمن استطاع عند ذلك ان يعتقل نفسه على الله عز و جل فليفعل" (خطبه ۱۵۵/۱۵۶)

ترجمه: در این شرایط هر کس تواند نفس خویش به عقال خدا (پیوند و ارتباط با او) در آویزد، چنین کند.

جالب اینکه عقل را در هیئت توأمان فعل و اسم، نیز در گفتار خود به کار برده است. مثل:

"فاعقل عقلک و املک امرک" (نامه ۶۵)

ترجمه: عقل خویش به عقل (تحت فرمان و نگهداری مهار) آور و بر کارت مسلط باش.

اصولاً در زبان عربی، به ریسمان و حبلی که حیوان را به میخ و محوری به بندد تا از حریم

دائرة آن تجاوز نکند، "عقال" گفته می‌شود. با این ارتباط زبان شناسی، عقل همان

ریسمان رهائی انسان از انگیزه‌های شیطانی برای نگهداری او در محدوده و حریم شریعت

و متعهد ساختن او به مرکز و مقصود جهان هستی می‌باشد تا از مرزهای مقررات خالق

تجاوز نکند، چیزی شبیه وجدان اجتماعی امروز ما در تعهد و پابندی به مقررات زندگی

شهری.

اگر انکار کنندگان اصالت باورهای دینی در دنیای ما "عقلانیت" را در برابر "اعتقاد" به باورهای غیر قابل شناخت و اندازه گیری با ابزارهای علمی امروز می دانند، در نوشته های نزدیک به زمان نزول قرآن، "عقلانیت" در برابر "اسارت هوای نفس" مطرح شده است که همان خروج از حریم الهی و پیروی از تمایلات تحریکات شیطانی می باشد.

نگاه کنید به شواهد ذیل از سخنان علی(ع):

حکمت ۴۲۴/۴۱۶- "العقل حُسامٌ قاطع .. قاتل هواك بعقلك" (عقل شمشیر برنده ای است ... به نیروی عقل با هوای نفست پیکار کن)

حکمت ۲۱/۲۲- "کم من عقل اسیر تحت هوی اسیر" (چه بسیار عقل ها که اسیر هوا و هوس اند).

حکمت ۲۱۹/۲۱۰- "اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع" (بیشترین شکست و زمین خوردن عقل ها به دلیل برق آزمندی های زندگی است).

حکمت ۲۵۲/۲۴۴- "ترك شرب الخمر تحصیناً للعقل" (منع مشروب خواری محافظت از عقل است).

از نظر زبان شناسی، واژه های قرآنی دارای وجوه متعددی هستند و بر حسب آنکه از چه زاویه ای به آن نگریسته شود، معنای متفاوتی می دهد. مثلاً کلمه "جهل" گاهی در مقابل

علم قرار می‌گیرد، که مفهوم نادانی از آن استنباط می‌شود. گاهی در برابر "حلم"، که

معنای عدم کنترل نفس و اسارات در احساسات و غرائز می‌دهد و گاهی هم در برابر

"عقل" که در این صورت معنای "دست خالی بودن و فقر دانش" اخلاقی می‌دهد:

حکمت ۵۴- "لا غنی کالعقل و لا فقر کالجهل" (هیچ ثروتی چون عقل و هیچ فقری چون

جهل نیست)

"عقل" نیز که در عبارت فوق در برابر "جهل" قرار گرفته و در مواردی در برابر هوای

نفس، گهگاه نیز در برابر "حماقت" مورد استفاده واقع شده است. مثلاً:

حکمت ۳۸/۳۷- "ان اغنی الغنی العقل و اکبر الفقر الحقم" (بالاترین بی نیازی عقل و

بزرگترین فقر حماقت است).

از این تقابل می‌توان فهمید احمق کسی است که دانش و تجربه را نگه نمی‌دارد و از آن

عملاً استفاده نمی‌کند.

ب - مفهوم عقل در قرآن

کلمه عقل را ما در زبان فارسی عموماً به صورت "اسم" یا "صفت" به کار می‌بریم.

می‌گوئیم فلانی عقل ندارد، یا عقلش کم است، آن دیگری آدم عاقلی است! یا اینکه؛

جاهل سنگی در چاه می‌اندازد که صد تا عاقل هم نمی‌توانند آن را در آورند ...

در این مثالها و مشابه آنها، گوئی عقل، همچون دانش و دارائی، چیزی است که عده‌ای

فاقد و کسانی دارای آن هستند. اما از ۴۹ مرتبه‌ای که واژه عقل در قرآن به کار رفته است،

حتی یک بار هم این کلمه در هیئت اسم یا صفت نیامده و تماماً به صورت "فعل" به کار رفته است. مثل: تعقلون، یعقلون، نعقل و ...

از همین تفاوت شاید بتوان به تفاوت ظریفی که در این مسئله وجود دارد پی برد. ما در زبان فارسی عقل را صفت ثابت و حالت راکد و ایستائی تصور می‌کنیم، اما در فرهنگ قرآن حالت دینامیک و متحرک دارد. یعنی مثل ورزش، همگان توانائی و استعداد آن را دارند ولی عده‌ای به کارش می‌گیرند و از آن استفاده می‌کنند و برخی ضایعش می‌سازند. لغت‌شناسان عقل را فهمیدن و درک و دریافت عمیق (نه سطحی و سرسری) معنا کرده‌اند. در واقع عمل تعقل، نوعی "پردازش" روی داده‌های علمی و نتیجه‌گیری مفید از آنها برای اصلاح معایب و نواقص در جهت رشد و توسعه است، که هم در زندگی مادی دنیائی کاربرد دارد و هم در ارتباط با آخرت و زندگی ابدی.

این مفهوم با معنای "حفظ و نگهداری" که با توجه به معنای ریشه‌ای کلمه عقل از آن استنباط کرده بودیم، هماهنگی دارد. کسی که دستاوردهای علمی و تجربیات خود را حفظ می‌کند و عمیقاً آن را در وجود خود نگهداری می‌کند، امکان بهره‌برداری از آن را به هنگام لزوم فراهم می‌سازد.

عمل تعقل به کمک ابزار شناختی که خالق حکیم ارزانی داشته است، یعنی گوش و چشم انجام می‌شود. در این حالت اطلاعاتی که از طریق این دو گیرنده به مغز می‌رسد مورد تجزیه و تحلیل و نقد و بررسی قرار می‌گیرند و در این فرآیند نتیجه‌ای حاصل می‌شود که

تعقل شمرده می‌گردد. بنابراین تعطیل و به کار نینداختن این دو وسیله در واقع تعطیل تعقل است.

نگاه کنید:

بقره ۱۷۱- "صم بکم عمی فهم لا یعقلون" (کرنند و گنگ‌اند و کور، در نتیجه تعقل نمی‌کنند)

انفال ۲۲- "ان شرّ الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون" (بدترین جنندگان نزد خدا کران گنگی هستند که تعقل نمی‌کنند).

ملاحظه بفرمائید حیوانات نیز مانند ما چشم و گوش دارند، اما چون ستادی مرکزی برای تجزیه و تحلیل و بررسی اطلاعات حاصله ندارند، نمی‌توانند عمل پردازش اطلاعاتی را انجام داده و به اصطلاح تعقل کنند. به تعبیر قرآن، انسانی که دارای چنین استعدادی است، با عدم تعقل در حقیقت به مرتبه پائین‌تر از چارپایان سقوط کرده است.

چنین مفهومی از کلمه "عقل"، نه تنها با مفهوم امروزی عقل در جوامع مدرن، که بر دانش تجربی بشر و مشاهدات عینی او در برابر عوالم ماوراء طبیعت تکیه دارد، مغایرت دارد، بلکه با مفهوم آن در عرفان نیز، که عقل را دستیار دل و بعضاً رقیب عشق می‌داند، مغایر است. آیا شگفت‌انگیز نیست که قرآن عمل تعقل را نیز به قلب، که ما آن را مرکز احساسات و عشق و عواطف می‌دانیم نسبت داده است:

"افلّم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او اذان یسمعون بها فانها لا تعمی

الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور"

آیا جهانگردی نکرده‌اند تا دل‌هائی پیدا کنند که بدان تعقل نمایند یا گوشه‌ائی که بدان

بشوند، پس این چشمها نیست که کور می‌شود، بلکه دل‌هائی که در سینه‌هاست کور

می‌شود!

بیش از نیمی از مواردی که مشتقات کلمه عقل در قرآن به کار رفته است، با جملات: افلا

تعقلون (پس چرا تعقل نمی‌کنید) و لا یعقلون (تعقل نمی‌کنند)، کسانی را به خاطر تعطیل

کردن تعقل و اندیشه نکردن در اطلاعات کسب شده مذمت کرده‌است.

منظور از اطلاعات، البته اطلاعات آب و هوا و اشتغالات زندگی روزمره و حوائج مادی

نیست، بلکه به اصطلاح قرآنی، "آیات" است. "آیه" یعنی نشانه و علامت. هر نشانه‌ای

اشاره‌ای است به مقصد یا مقصودی که باید قصد آن کرد. شما وقتی وارد یک کارخانه یا

دانشگاه می‌شوید، همه رفت و آمدها و تلاش‌ها و تحرک‌ها، حکایت از هدف و

مقصودی که از تأسیس آن اماکن رفته است می‌کند، در مقیاس بسیار عظیم‌تر و پیچیده‌تر،

جهان هستی و هستی ما انسانها نیز نمی‌تواند بیهوده و بازیچه و باطل باشد و سمت و سو و

هدف و حقیقتی نداشته باشد.

آنچنان که با گردش کوتاهی در هر محیط علمی، صنعتی، ورزشی، هنری و ... به راحتی

می‌توانید به مقصود آن پی ببرید، جهان هستی نیز با تمام جزئیاتش "آیات" و علاماتی به

شمار می‌روند بر وجود نظم و ناظمی هوشمند.

نقشی که تعقل در این زمینه بازی می‌کند "پایبندی" (با توجه به معنای عقال = پایبند) به قوانین و نظامات این مجموعه و تعهد به آن و تبعیت از آن است که از فهم عمیق آیات و نتیجه‌گیری از آن حاصل می‌شود.

آیات، به تعبیر قرآن، هم در "آفاق" قابل مشاهده است و هم در "انفس". یعنی هم در طبیعت پیرامون، و هم در جسم و جان و روان خودمان (۶). هم شکل تکوینی (طبیعت کون و مکان) دارد، هم تشریحی (کتب و شرایع). پس هم طبیعت آیه خدا محسوب می‌شود، هم شریعت.

زمینه‌های تعقل در طبیعت که قرآن ما را به آن دعوت کرده است بعضاً عبارتند از (۷):

- آفرینش آسمانها و زمین، ماه و خورشید و ستارگان (نگاه به آیات کلان در بالا)

- گردش شبانه‌روزی (انواع حرکت‌های وضعی و انتقالی)، حرکت کشتی در دریا،

گردش بادهای، پیدایش ابرها، رعد و برق (نگاه کنید به اشکال مختلف حرکات و

انرژی‌ها).

- پدیده رستاخیز بهاری ناشی از نزول باران و پیدایش هزاران محصول از یک آب و یک

خاک (ژنتیک گیاهی) و فرآیند شیمیائی تبدیل میوه‌ها (نگاه کنید به تغییر و تحول و

بازآفرینی).

البته آیاتی که در قرآن به آنها اشاره شده است، منحصر به آفاق طبیعت نیست، موارد فوق آیاتی بود که با موضوع تعقل پیوند خورده است، از زوایای دیگری نیز به آیات او در طبیعت اشاره‌های فراوانی شده است که خود موضوع مستقلی می‌باشد.

سوای تعقل در طبیعت، به تعقل در تاریخ و تجربه انسان در ادوار پیشین (۸)، تفاوت وضعیت اقتصادی طبقات جامعه (۹)، تجدید حیات و نمونه‌های دنیائی رستاخیز (۱۰) و آیات تشریحی (۱۱) توصیه شده است.

نکات دیگری را نیز که بی‌فایده نیست به این بحث اضافه کنیم؛

۱- ارتباط عقل و علم

تنها در عقل مدرن نیست که به دستاوردهای علمی (در برابر دین) تکیه می‌شود، در عقل قرآنی نیز بدون توجه به نتایج علم و تجربه، اصلاً تعقل امکان‌پذیر نمی‌باشد. قبلاً اشاره کردیم که تعقل گام سوم فرآیندی است که با تفکر در پدیده‌ها و تحولات (گام اول) شروع می‌شود و با بهره‌وری از "علم" حاصل از تفکر (گام دوم) به نتیجه‌گیری و اصلاح خود می‌پردازد.

قرآن در تمثیلی از سست و پوشالی بودن تکیه‌گاه توده‌های فریب خورده مردم به تشکیلات جباران روزگار و تشبیه آن به تار "عنکبوت"، تأکید می‌کند از این مثال‌ها جز "عالمان" (کسانی که علم و آشنایی به سرنوشت ملت‌ها و عاقبت شوم مردمان مستبد پرور داشته‌باشند) به تعقل نمی‌پردازند.

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (عنكبوت ۴۳)

این مثالها را برای مردم می‌زنیم، اما جز دانشوران آنها را در نمی‌یابند (به نتایج آن دل نمی‌سپارند).

۲- تعقل نکردن پستی و پلیدی است!

اندیشیدن کاری روشنفکرانه و فضیلتی ویژه فرهیختگان نیست که مردم عادی را از آن استثناء کنیم. تعقل مثل تنفس است که اگر تعطیل شود، مرگ آور است. در منطق قرآن تنها با تعقل است که می‌توان به ایمان رسید و خداوندی که می‌توانست بندگان را به گونه‌ای بیافریند که ذاتاً مؤمن باشند، اکراه و اجبار در عقیده را، حتی بر رسولش، ناروا شمرده تا بستر آزاد تعقل را گسترده باشد و شگفت اینکه تعقل نکردن را مساوی رجس (پلیدی تنفر آور) قرار داده است:

إِنَّ رَبُّكَ لَا مَنَ مَنَ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ
وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (يونس ۹۹ و ۱۰۰)

اگر پروردگار تو می‌خواست، همه اهل زمین (جبراً) ایمان می‌آوردند (ولی به حکمت خود، به انسان اختیار داد) آیا تو می‌خواهی مردم را به ایمان وادار کنی؟ هرگز ممکن نیست کسی (به اکراه) ایمان بیاورد، جز (بر اساس تمایل قلبی در چارچوب) قانونمندی خدا. و خداوند پلیدی را بر کسانی که تعقل نمی‌کنند قرار می‌دهد.

"رجس" در قرآن به شراب و قمار و بت پرستی و گوشت خوک و انواع پستی و

پلیدی‌های رفتاری نسبت داده شده است. آیا شگفت‌انگیز نیست که تعقل نکردن را نیز

"رجس" نامیده است؟!

۳- خسران آخرت، ناشی از نشنیدن و نیندیشیدن است

اگر در سخن قبلی، ایمان و سعادت را در گرو تعقل قرار داده بود، در جهت مقابل نیز،

کفر و عقوبت و خسران آخرت را نتیجه نشنیدن حقایق و نیندیشیدن در پیام آنها شمرده

است. نگاه کنید به سخن زیر از زبان دوزخیان:

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (ملک ۱۰)

اگر می‌شنیدیم و می‌اندیشیدیم هرگز در میان اصحاب آتش نبودیم.

۱- هر چند محتوا و مفهومی را که شاعران و عارفان ما از کلمه عشق اراده می‌کنند، قرآن

عمیقاً پذیرا می‌شود، ولی واژه عشق نه تنها در قرآن مطلقاً نیامده است، بلکه در نهج البلاغه

نیز فقط یکبار، آنهم از بُعد منفی (پیروی از غریزه و احساس جنسی) به کار رفته است:

من عشق شیئاً اَعشى بصره ... قد خرقت الشهوات عقله (هر کس عاشق چیزی شود

بصیرتش تاریک می‌گردد ... و شهوات عقلش را می‌درد) گوئی در فرهنگ معاصر نزول

قرآن بار معنایی کلمه عشق کاملاً منفی و مغایر مفهوم امروزی آن بوده و نوعی پریشانی و

پیروی از غریزه شهوانی را تداعی می‌کرده است. در قرآن واژه حُب که حکایت‌کننده

شکوفائی و بالنده شدن حَب (دانه) است، رساننده مفهوم عشق عرفانی می‌باشد. گوئی

انسان دانه‌ای قدسی است که با تقرب به صفات خدائی شکوفه می‌دهد، به گل می‌نشیند و میوه و محصول می‌دهد.

۲- به عنوان مثال نگاه کنید به احادیث روایت شده از پیامبر اسلام در اصول کافی (کتاب العقل و الجهل) معتبرترین کتاب روایتی شیعه. خداوند هیچ پیامبر و رسولی را جز برای تکمیل عقل نفرستاده و عبادت هیچ بنده‌ای که در آن تعقل نکرده باشد پذیرفته نیست. خداوند میان بندگان خود دو حجت قرار داده است، حجت ظاهری (پیامبران) و حجت باطنی، یعنی عقل! خداوند روز حساب به قدر عقول انسانها از آنها بازخواست می‌کند. خداوند نعمتی بالاتر از عقل میان بندگان خود تقسیم نکرده است ... خواب عاقل بهتر از نماز شب جاهل و بیکاری عاقل بهتر از کارکرد و فعالیت جاهل (در عبادات) است ... هر گاه مردی بسیار اهل نماز و روزه دیدید، بهائی برای آن قائل نشوید مگر آثار تعقل در او ببینید!